

گفتگو با محمد علی عموی  
سرگذشت «خونین»  
جنبش چپ و توده ای ایران

## بیماری مزمن چپ روی در ایران

در میان پیام های دریافتی از داخل ایران، که بتدریج جنبه همیشگی پیدا کرده، بی وقفه از ما می خواهند تا مختصری درباره تاریخ حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران، به زبانی ساده و امروزی برای نسل جوان کشور بنویسیم. تحریف تاریخ در جمهوری اسلامی و انتشار ده ها کتاب با همین هدف، بر عطش دانستن واقعیات و نه قبول تحریفات افزوده است. از سوی دیگر آنها که چند پیراهن بیشتر از ما پاره کرده اند، با گوشزد کردن خطر به انحراف کشیده شدن بخش چپ اندیش جنبش دانشجویی و جوانان کشور و تکرار نتایج خونین پیش و پس از انقلاب، بر ضرورت پاسخگویی به پیام هائی که دریافت داشته ایم تاکید کرده اند. حوادث پس از 18 تیر و حمله به کوی دانشگاه و ادامه پراکنده آن که عمدتاً در آستانه سالروزهای 16 آذر و یا سالگرد قتل های زنجیره ای خود را نشان میدهد نیز نگرانی هر دو گروه را تائید می کند. هم آنها که پیام فرستاده اند و می فرستند و هم آنها که بیش از ما و شما پیراهن در جنبش چپ ایران پاره کرده اند. خطر از کم اطلاعی از تاریخ، کم حوصلگی، شتابزدگی، خشم و خروشی بیش از تلاش برای یافتن راه حل های مرحله ای و... بر می خیزد. جنبش چپ ایرا، چه در زمان شاه - دو دهه 40 و 50- و چه در سال های اولیه انقلاب بهمن 57- بویژه دهه 60- نیروی زیادی از دست داد و اکنون که نسل جدیدی به میدان در آمده، اگر تاریخ و تجربه را در برابرش قرار ندهیم، می توان تن به خودسوزی بدهد و این از کف دادن نیرو در جنبش چپ ایران ادامه یابد. جنبشی که با همه کاستی هایش، واقعیتی است همانقدر انکار ناپذیر، که جوان آنقدر انکار ناپذیر که رهبر جمهوری اسلامی نیز در دو سخنرانی اخیرش در تهران و سفر به گرمسار با تهدید و تحریک از آن بعنوان جوانان متأثر از توده ای ها و خانواده های توده ای یاد کرد.

ما برای پاسخگویی به پیام ها و خواست های اشاره شده در بالا و همچنین با تاکید بر نگرانی های یاد شده خود در بالا، از این شماره سلسله گفتارهای محمدعلی عموی، قدیمی ترین و پرسابقه ترین زندانی سیاسی ایران و از رهبران حزب توده ایران، که نگاهی است مفید و مختصر به تاریخ جنبش چپ و کمونیستی ایران را بصورت دنباله دار، منتشر می کنیم. این مصاحبه پیش تر و به نقل از روزنامه اعتماد یک جا در راه توده منتشر شده و در بخش آرشیو محمدعلی عموی نیز قابل دسترسی است، اما این بار آن را بخش بخش کرده و با عناوین مستقل و همچنین ویرایش دوباره منتشر می کنیم.

محمد علی عموی، دهه 70 را پشت سر می گذارد. تا این مرز، سرگذشتی را پشت سر گذاشته که شاید نه تنها در جنبش چپ و کمونیستی ایران، بلکه در جنبش چپ جهانی کم نظیر باشد. عضو سازمان نظامی حزب توده ایران بود که پس از کودتای 28 مرداد دستگیر شد. به اعدام محکوم شد و سپس در آستانه اعدام، با برخاستن موج عظیم اعتراض جهانی نسبت به اعدام های پس از کودتای 28 مرداد، او و عده ای دیگر از افسران و کادرهای حزب توده ایران که به اعدام محکوم شده بودند با یک درجه تخفیف به احبس ابد محکوم شدند. ستوان یکم جوان توپخانه ارتش، در زندان های شاه ماند تا انقلاب 57. از قلعه برازجان تا قصرقبر، زندان های شاه برای 25 سال، اقامتگاه های نوبتی او

شد. هم دوره هایش در ارتش شاهنشاهی با چمکه بوسی شاه به درجات ژنرالی رسیدند و او به درجه پایداری بر سر ایمان.

در آستانه انقلاب بهمن 57، پس از نزدیک به 25 سال زندان، همراه بقیه زندانیان سیاسی از زندان بیرون آمد. در پلنوم 16 حزب توده ایران، که بلافاصله پس از خروج شاه از ایران و پیروزی انقلاب تشکیل شده بود، عموی عضو کمیته مرکزی و عضو هیات سیاسی حزب توده ایران انتخاب شد و در کنار طبری، جوانشیر، بهزادی، حجری، شلتوکی، ابراهیمی، کیانوری و... دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران شد و در جمع هیات دبیران قرار گرفت.

در آستانه یورش به حزب و در طرح خروج اضطراری جمعی از رهبران حزب توده ایران از کشور برای محدود کردن دستگیری رهبران حزب، تصمیم هیات سیاسی حزب بر این مبنا قرار گرفت که محمد علی عموی به عنوان مسئول حزب در داخل کشور باقی بماند. (مراجعه کنید به آخرین نوشته های نورالدین کیانوری) این طرحی بود که در گذشته (زمان شاه) نیز حزب در شرایط اضطراری و خطر یورش به اجرا گذاشته بود و کادر رهبری حزب را، پیش از کودتای 28 مرداد و به دنبال ماجرای ترور شاه و یکبار در جریان یورش به حکومت ملی آذربایجان به دو گروه داخل و خارج کشور تقسیم کرده بود. (پیرامون ضرورت این طرح و لو رفتن آن نیز مراجعه کنید به آخرین نوشته های کیانوری در سایت راه توده)

دوران زندان عموی در جمهوری اسلامی به 13 سال رسید. او را به این دلیل که به عنوان مسئول حزب در داخل کشور انتخاب شده بود و گمان برده بودند ارتباط های مخفی با برخی از مقامات جمهوری اسلامی دارد زیر شدید ترین شکنجه ها بردند. (در همین ارتباط و اعتراف گیری کودتای سرخی که اساسا وجود نداشت اما خائنین به انقلاب و طراحان انگلیسی یورش به حزب آن را مبنای این یورش قرار داده بودند نیز مراجعه کنید به آخرین نوشته های کیانوری)

آشنائی و ارتباط عموی با نلسون ماندلا رهبر زندان کشیده افریقای جنوبی از یک طرف و ارتباط توأم با نیاز حمایتی- تبلیغاتی که رهبران جمهوری اسلامی به نلسون ماندلا داشتند زمینه تعلق در اعدام عموی در جریان قتل عام سال 1367 زندانیان سیاسی شد. پس از آن قتل عام، دیگر فرصت تکرار فاجعه برای طراحان قتل عام زندانیان سیاسی فراهم نیامد. چند گزارش "گالیندوپل" نماینده وقت حقوق بشر سازمان ملل که از زندان اوپن دیدن کرده و با عموی گفتگو کرده بود و افشاگری های جهانی پیرامون قتل عام سال 1367 جان عموی را نجات داد و او پس از 13 سال مخوف و مرگبار از زندان جمهوری اسلامی بیرون آمد. او را با این شرط آزاد کردند که دیگر کار تشکیلاتی نکند و عموی نیز با این شرط از زندان بیرون آمد که مانند یک شهروند ایرانی از حقوق اجتماعی و سیاسی برای بیان نظراتش و دیدار با دیگران آزاد باشد.

در جریان قتل های زنجیره ای فاش شد، که در صدر لیست سعید امامی برای قتل ها، فتوایی قرار داشته که به موجب آن عموی با عنوان "مرتد" باید کشته می شد. [...] فرمان یورش به خوابگاه دانشجویان در سال 1378، قتل های زنجیره ای که در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی آغاز شده و تا پس از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری در سال 1376 نیز ادامه یافت. ترور حجابیان، توطئه کشتن عبدالله نوری و مهاجرانی در نماز جمعه تهران، و ده ها و صدها جنایت دیگر برای سرکوب جنبش اعتراضی و سپس اصلاحی را می توان بعنوان بخشی شناسنامه این دوران، یعنی دوران پس از درگذشت آیت الله خمینی ذکر کرد.

اگر نبود برخی هوشیاری های عموی در سال 1376-1377 او نخستین قربانی قتل های زنجیره ای بود و اگر این طرح و جنایت سازمان یافته در دوران خاتمی و به همت او افشاء نشده بود، ای بسا آن هوشیاری هم سرانجام خنثی شده و کار را تمام کرده بودند! خطری که اکنون و با تجدید سازمان و حیات محافل ترور و جنایت - این بار در راس حاکمیت و دولت- بار دیگر سایه مخوف خود را بر فراز ایران گسترانده است.

عموی در سال هایی که در زندان شاه بود، منبع معتبر تاریخ شفاهی حزب توده ایران و جنبش کمونیستی ایران و ابهامات تئوریک زندانیان سیاسی بود و بسیاری از جوانان پر شور که به دلیل وابستگی به گروه های چریکی سر از زندان های شاه در آورده بودند، با زمزمه های پیگیرانه او در زندان های شاه مشی مسلحانه را رد کرده و سرانجام به حزب توده ایران پیوستند. او در تمام سال های زندان شاه، رابط زندانیان توده ای با دیگر زندانیان سیاسی زندان های شاه و به ویژه مذهبیبون و روحانیون بود و به همین دلیل بسیاری از روحانیونی که بعدها رهبران جمهوری اسلامی شدند، عموی را نه تنها به عنوان یک توده ای زندانی، بلکه به عنوان پل پیوند ملیون، مذهبی ها و توده ای ها می شناختند. همان گونه که وابستگان گروه های چریکی چنین شناخت و رابطه ای را با عموی و حزب توده ایران داشتند. از جمله دلایل کینه بهیمی امثال اسدالله لاجوردی با عموی که در شکنجه گاه های جمهوری اسلامی خود را نشان داد، همین ارتباط و نقش بود.

مروری تاریخی عموی، نه آن مروری است که خائنین به انقلاب و مرتجعین مذهبی می کنند و جز تحریف و دروغ تحویل مردم نمی دهند، بلکه مروری است بر واقعیات و از زبان کسی که 5 دهه در کوران مبارزات اجتماعی ایران بوده است.

کسانی که در سالهای اول انقلاب و از موضع چپ روی، مناظره های تلویزیونی را یک اشتباه خیانت آمیز می دانستند و حاضر به حضور در آن نشدند، با این سرگذشت آنقدر آشنا هستند، که به فرزندان امروز جنبش چپ از آن تجربیات سخن بگویند؟ و از آن فراتر، از سرگذشت جنبش چپ و کمونیستی ایران و عبور تاریخی آن از پیچ های تند چپ روی ها و پروازهای نابجا اطلاع دارند؟ این سرگذشت آغشته به خون است. برای آنکس که نمی داند و نخوانده است ترور حیدرخان عموآلو را تعریف کنید. او که برای خاتمه بخشیدن به چپ روی ها و کاشتن درخت آشتی و دوستی چپ ها و کمونیست های دوران با جنبش مذهبی - ملی جنگل به دیدار میرزا کوچک خان در جنگل های "پسیخان" گیلان رفت. از سرانجام تلخ و دردناک جمهوری گیلان، که با دست های تفرقه افکنان رقم خورد بگوئید که به ظاهر از تفنگ همزمان جنبش جنگل بیرون آمد، اما تاریخ نشان داد که باروت آن انگلیسی بود. همان دست های تفرقه افکنی که ماشه یورش به حزب توده ایران را کشید تا انقلاب 57 را ترور کند و کرد!

**عموی:** جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه از ابتدای قرن بیستم گسترش وسیعی پیدا کرد. گرچه حزب سوسیال دموکراسی روسیه در سالهای 99 - 1898 تاسیس و پایه‌گذاری شد، اما خیلی سریع در دهه نخستین قرن بیستم، بویژه بخش اروپایی روسیه را فرا گرفت. پیشینه این تحول‌طلبی به اوایل قرن نوزدهم، به ویژه بعد از حمله ناپلئون به روسیه در 1812، شکست ارتش فرانسه، آغاز نفوذ اندیشه‌های آزادیخواهی ملهم از انقلاب کبیر فرانسه و شکل‌گیری گروه‌های مبارز بر ضد استبداد خشن تزاریسزم برمی گردد.

در پی آن جریانات فکری دموکرات‌های انقلابی و سرانجام رسوخ اندیشه سوسیال دموکراسی، به پیدایش تشکل‌هایی منجر شد که مبارزه با نظام سرکوبگر را به اشکال

گوناگون سازماندهی کردند، از جمله سازمان مخفی نظامی کابریست‌ها، نارودنیک‌ها که با اقدامات تروریستی در نهایت حزب سوسیال دموکرات روسیه را سازماندهی کردند. از طرف دیگر قفقاز منطقه‌ای بود که کارگران نفتی در آنجا فراوان بودند و داد و ستد کالا و نیروی کار عمده ایران نیز از طریق شمال ایران و در ارتباط با قفقاز انجام می‌گرفت، لذا بسیاری از کارگران و تجار ایرانی که در ارتباط با قفقاز روسیه بودند، تحت تاثیر این جریان قرار گرفتند. آنها در ارتباط با جنبش و حزب سوسیال دموکراسی روسیه و شعبه آن در قفقاز، حزبی بنام «حزب عدالت» بوجود آوردند که پس از انقلاب کبیر در 1917 به حزب کمونیست مبدل شد و نخستین کنگره‌اش در 1299 در انزلی برگزار شده بود.

اصولا اندیشه حد و مزر نمی‌شناسد و همین قدر که موجودیت پیدا کند، گسترش می‌یابد و روشنفکران جوامع دسترس خود را متاثر می‌سازد.

در روسیه قبل از سوسیال دموکراسی، جنبشی وجود داشت که به «نارودنیکسم» مشهور بود. نارود به زبان روسی یعنی مردم، نارودنیک‌ها خودشان را طرفداران مردم می‌دانستند و از نظر آنها توده انبوه دهقانان روسی که به صورت "سرف" کار و زندگی می‌کردند، مردم روسیه تلقی می‌شدند که این بخشی از مردم را از اشرافی که پایگاه اساسی تزارسم بود، جدا می‌کرد. فعالیت عمده اینها به صورت یکسری حرکات تند و افراطی بود و مشهورترین تشکل آنها سازمانی بود به نام «نارودنایولیا» یعنی «اراده مردم». چهره‌های برجسته‌ی در این «نارودنایولیا» بودند که حتی در توطئه ترور تزار روس دست داشتند. برادر لنین بنام الکساندر جزو رهبران آنها بود و چون توطئه عقیم ماند سران آنها از جمله الکساندر **برادر لنین** اعدام شدند. در آن زمان در بین روشنفکران روس یکسری تاثیرات اندیشه‌ای از طریق دموکرات‌های انقلابی تاریخ روسیه که در قرن نوزدهم چهره‌های برجسته‌ی مثل «هرتسن»، «چرنیشفسکی»، «دوبرولیویف» و «بلینسکی» در عرصه ادبیات و زیباشناسی وجود داشت.

این متفکرین بیشتر روشنفکران را در قلمرو فلسفه و تاریخ و نیز روی مسائل انسان شناسی و هستی شناسی متاثر کرده بودند، اما وقتی که از سال 1860 به بعد تحولاتی در جامعه روس انجام گرفت و بیشتر به بورژوازی میدان داده شد، پیشرفت صنعت و لاجرم شکل‌گیری طبقه جدیدی در جامعه روس به نام «طبقه کارگر» فضای جدیدی را فراهم آورد که آنچه که در روسیه نبود و سالیان درازی بود در اروپای غربی شکل گرفته بود، کم کم در روسیه هم پدید آمد. همراه با طبقات بورژوا و کارگر سوسیالیسم نیز توسط بنیانگذاران اولیه این اندیشه «سوسیالیست‌های تخیلی» (اتوپی) در روسیه پدید آمد.

متفکران نخستین این اندیشه عبارت بودند از «فوریه سن سیمون»، «اون» و دیگران که به دنبال آن با انتشار مانیفست کمونیست‌ها و پس از آن دیگر آثار مارکس و انگلس سوسیالیسم علمی مطرح شد و جنبشی بنام جنبش سوسیالیستی در اروپای غربی پا گرفت. این اندیشه نخستین بار توسط «پلخانف» به روسیه منتقل شد.

آثار پلخانف از چنان استدلال توانمندی برخوردار بود که بخش مهمی از روشنفکران روسیه را متاثر ساخت.

لنین از جمله کسانی بود که با مطالعه آثار مارکس، انگلس و پلخانف بر آن شد یک سازمان سیاسی که اصول اندیشه‌ای آن سوسیالیسم باشد را پایه‌گذاری کند که در آن زمان با عنوان سوسیال دموکراسی شهرت داشت و در کشورهای اروپایی نیز به صورت احزاب سوسیال دموکرات فعالیت می‌کردند. به این ترتیب حزب سوسیال دموکراسی روسیه در 1899 به رهبری لنین پا گرفت.

کسانی مثل «مارتف» از چهره‌های برجسته آن زمان، روشنفکرانی مثل «تروتسکی» و افرادی که بعداً چهره‌های شناخته شده جنبش سوسیال دموکراسی روسیه شدند، مثل «ژدانف»، «کامنف»، «بوخارین» و نیز متفکرین و روشنفکرانی که بعدها در قلمرو ادبیات شهره شدند نظیر لوناچارسکی، در کنار لنین بودند.

### سوسیالیسم از طریق چه کسانی وارد ایران شد؟

جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه با شکل‌گیری حزب سوسیال دموکراسی و پیوند بین اندیشه سوسیالیستی و جنبش کارگری در روسیه اوج قابل توجهی پیدا کرد. این اندیشه در جنبش طبقه کارگر رشد پیدا کرد و خواست‌های طبقه کارگر را مد نظر قرار داد و اشکال سه گانه مبارزه طبقاتی در روزنامه‌ای که مخفیانه چاپ و انتشار می‌یافت (ایسکرا) عنوان می‌کرد که «از جرقه، شعله برمی‌خیزد» به صورت وسیعی در کارخانه‌ها و محله‌های کارگرنشین توزیع و تبلیغ می‌شد. این روزنامه نه تنها به ترویج و تبلیغ اندیشه سوسیالیستی و نیز پیش کشیدن خواست‌های ملموس زحمتکشان همت گماشت، که کار سازماندهی حزب را نیز با ایجاد شبکه‌های متنوع خبر، مقاله نویسی، ایجاد چاپخانه مخفی و تربیت کادر فنی، چاپ و توزیع روزنامه که البته هر یک نیازمند کادر حرفه‌ای و مسئولینی برای اداره آن شبکه بودند تسهیل کرد. جنبش طبقاتی کارگران با پیوند یافتن با اندیشه‌های سوسیالیستی ارتقایی کیفی یافت و مبارزه، بویژه در شکل اقتصادی و سیاسی به صورت اعتصاب‌های عظیم گسترده در نخستین دهه قرن بیستم روسیه را وارد مراحل جدید کرد. مبارزه طبقاتی نه تنها به صورت خواست‌های صنفی و اقتصادی طبقه کارگر مطرح شد، بلکه به صورت دیگری مثل مبارزه سیاسی و مبارزه ایدئولوژیک هم در کنار مبارزات طبقاتی صنفی و اقتصادی عنوان شد. در واقع حزب سوسیال دموکرات در برنامه و در مبانی اصولی خود که مطرح شد به هر سه شکل مبارزه طبقاتی توجه کرد. لاجرم تشکیلات حزب سوسیال دموکراسی در قسمت‌های مختلف روسیه شکل گرفت که از طریق روزنامه «ایسکرا» که مطرح کننده اندیشه سوسیالیسم در درون جنبش کارگری بود هسته‌های حزب سوسیال دموکراسی را در قفقاز شکل داد. همانطور که قبلاً اشاره کردم در قفقاز ایرانیان زندگی می‌کردند که طی سال‌های زیاد در آنجا فعال بودند و کار می‌کردند. آن‌ها به لحاظ زندگی و شرایط کاری و نیز به لحاظ ارتباطی که با بخش شمالی ایران داشتند ناقل اندیشه و تحولاتی شدند که در قفقاز می‌گذشت. همزمان با گسترش شبکه‌های سازمانی حزب سوسیال دموکرات در قفقاز، ایرانیان مقیم آن ناحیه و نیز ایرانیانی که چه به علت کار و چه بمنظور داد و ستد یا تحصیل به آن ناحیه آمد و شد داشتند، بتدریج با اندیشه سوسیالیسم آشنا شدند و به تشکیل نهادی بنام «حزب عدالت» دست زدند. این حزب پس از پیروزی انقلاب اکتبر و فراهم آمدن شرایط مساعد، با نام حزب کمونیست، فعالیت خود را به ایران منتقل و نخستین کنگره را در سال 1299 در انزلی برگزار کرد. رهبران آن عمدتاً جوانان و روشنفکرانی بودند که غالباً در قفقاز تحصیل کرده و پس از انقلاب اکتبر دوره‌های مدرسه حزبی «کوتو» را گذرانده بودند. به روایت خسرو شاکری، رواج سوسیال دموکراسی در ایران ناشی از فعالیت سوسیال دموکرات‌های ارمنی در ارتباط با کائوتسکی و بین‌الملل دوم است. با چنین زمینه‌ای نطفه‌های سوسیال دموکراسی در ایران توسط پاره‌ای از روشنفکران ایرانی پدیدار شد.

### این روشنفکران ایرانی چه کسانی بودند؟

عمومی: در جریان انقلاب مشروطه هسته‌های مخفی سوسیال دموکراسی که از آن‌ها بنام «انجمن‌های غیبی» یاد شده است شکل گرفته بود. سوسیال دموکرات‌هایی نظیر «علی موسیو»، «حیدر عمواغلی»، «احسان‌الله خان»، «سلطان زاده»، «سیدجعفر جوادزاده (پیشه‌وری)» چهره‌هایی بودند که در ارتباط با سوسیال دموکراسی قفقاز و

شکل‌گیری هسته‌های پنهان آن در ایران فعالیت می‌کردند و این جریان درست همزمان با تحولاتی است که زمینه‌های انقلاب مشروطه در ایران را فراهم کرده و پیروزی را نصیب انقلابیون کرد. پس از آن فضای نسبتاً مساعدی برای فعالیت فراهم آمده بود و در نتیجه مثلاً در جنبش جنگل و شکل‌گیری جمهوری گیلان ما شاهد پیدایی حکومتی هستیم که جلوه پیوندی است بین جنبش آزادیخواهی جنگل (میرزا کوچک‌خان) و مارکسیست‌هایی از جریان سوسیال‌دموکراسی مثل احسان‌الله خان و حیدر عمواغلی و دیگران. این پیوند بیشتر در بخش گیلان ایران بود. در بخش آذربایجان نیز کسانی مثل علی موسیو، سلطانزاده و... فعالیت می‌کردند.

### آیا جریان چپ در مجلس اول و کسانی که وارد آن شدند، بروزی داشت؟

عمومی: تا جایی که به خاطر دارم جز «سلیمان محسن اسکندری» که ریاست حزب عامیون اجتماعیون را به عهده داشت، شخصیت سرشناس دیگری از سوسیال‌دموکرات‌ها درون مجلس نبودند ولی در ارتباط نزدیک با آن بودند.

### آیا در مجلس اول افرادی حضور داشتند که از اندیشه‌های چپ متأثر باشند؟

عمومی: در آنجا بیشتر افراد، گرایش‌های ملی داشتند. در واقع دلیل عمده مساله این است که ایران همواره از لحاظ تاریخی از دو سیاست روسیه تزاری و انگلیس رنج برده است. پیامدهای انقلاب اکتبر، پایان مناسبات استعماری روسیه با ایران بود، اما انگلستان میدان دار اصلی عرصه سیاسی و اقتصادی ایران شد و مقابله با نفوذ انگلستان و نقشی که این کشور در ایران ایفا می‌کرد، مورد توجه مبارزان ایرانی قرار گرفت. وجه ضدانگلیسی نیروهای ملی نظیر مدرس و سلیمان محسن اسکندری و دیگران، تجلیل و تعریف‌هایی که در بیانات و اشعار کسانی چون لاهوتی، فرخی یزدی، میرزاده عشقی، دهخدا و دیگران نسبت به اتحاد شوروی و انقلاب اکتبر منعکس است ناشی از همین خروج روسیه تزاری از عرصه سیاست ایران و تقابل نظام جایگزین آن، نظام سوسیالیستی، با سیاست‌های تجاوزکارانه و مداخله‌گرانه انگلستان بود.

### آیا این پارادوکس به مارکسیسم و حکومت مارکسیستی شوروی هم منتقل شد؟

عمومی: واقعیت این است که در آن ایام در ایران نظامی ملوک‌الطوایفی حاکم بود و از این وضع دو کشور روسیه تزاری و انگلستان حداکثر سوءاستفاده را می‌کردند و هر کدام منطقه‌ای را منطقه نفوذ و قدرت خود قرار داده بودند. اما پس از پیروزی انقلاب اکتبر اولین اعلامیه‌ای که لنین در زمینه مناسبات با ایران صادر می‌کند، تمام امتیازاتی را که دولت روسیه نسبت به ایران داشت لغو کرد که بعدها به صورت قرارداد 1921 خودنمایی کرد و در عین حال انگلستان درصدد ایجاد یک مرکزیتی در ایران برآمد که مبدا آنچه در شمال ایران بصورت یک حرکت انقلابی رخ داده به جاهای دیگر سرایت کند. با توجه به حالت تکه تکه بودن مناطق نفوذ، ایلات و عشایری که هر کدامشان تقریباً خودمختار عمل می‌کردند چندان کاری با دولت مرکزی ایران نداشتند، سیاست انگلستان به این معطوف می‌شود که مرکزیت را نیرومند کند و به همین علت سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن و حمایت از ایلات و خان‌های عشایر، با سیاست ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر عوض شد، تا برای غارت انحصاری منابع ایران مانع و سدی در برابر این خیزش‌های انقلابی بوجود آورد و از مستعمرانش در شرق و در برابر اتحاد شوروی حفاظت کند. پس از پیروزی کودتای 1299 به جای سیدضیاء روزنامه‌نگار، رضاخان انتخاب شد که یک نظامی قلدر و گردن کلفت بود و توانایی جمع و جور کردن نظام ملوک‌الطوایفی و ایجاد یک مرکزیت نیرومند را توأم با آنچه به نام مدرنیته در ایران مطرح بود را داشت. مدرنیته‌ای که اصلاً زمینه آنچنانی نداشت و در واقع با زور نظامی‌گری در کشور بود.

اغلب اصلاحاتی که توسط این دیکتاتور در ایران پیاده شد بوسیله عده ای از روشنفکرانی که در اطراف رضاخان گرد آمده بودند اعمال شد. مثلا داور در دادگستری، فروغی در فرهنگ و... به این ترتیب «مدرنیته» ایران برپایه حضور يك قدرت نظامی همراه با شماری تحصیلکرده مورد نظر انگلستان، توأم با سرکوب تمامی جنبش‌های آزادیخواهانه ایران و از بین بردن هرگونه مخالفت، آغاز و به مدت بیست سال سایه سهمگین‌اش را در تمامی عرصه‌ها گسترش داد. بنابراین در این ایام ما بیشتر شاهد به اجرا گذاشته شدن سیاست‌های انگلستان در ایران و از بین بردن بقایای نظام ملوک‌الطوایفی و مبارزه با ایلات و عشایر هستیم.

### **سرکوب نهضت جنگل برخاسته از همین تفکر بود؟**

عمومی: سرکوب نهضت جنگل و سرکوب حرکت ترقی خواهانه خیابانی به کلی با سرکوب جریان‌های چون شیخ خزعل متفاوت است. واقعیت این است که در آن زمان کوشش‌هایی که انجام می گرفت با هدف تقویت قدرت مرکزی بود، دیگر مراکز قدرت (خان‌ها، روسای عشایر و...) مجبور به تسلیم در برابر قدرت مرکزی شوند، در غیر این صورت سر و کارشان با زور و نیروی نظامی بود و از سوی دیگر جامعه ایران به طرف نوعی مدرنیته حرکت کند اما در بطن این مدرنیته، اندیشه سوسیالیسم شکل نگیرد. در حالی که يك مبارزه آزادیخواهانه و همراه آن اندیشه سوسیال دموکراسی در شمال ایران رو به شکل گیری بود.

### **به دلیل نزدیکی به قفقاز؟**

عمومی: بله، اما انگلستان مرکزیت ایران را برای این تقویت می‌کرد که سدی در مقابل آن اندیشه باشد و دیوار حایلی بوجود آورد. آنچه غالبا به عنوان دیوار آهنین از آن یاد می‌شود در واقع دیواری است که امپریالیسم جهانی دور انقلاب اکتبر ایجاد کرد، نه بر عکس آن. همواره تبلیغ شده که دیوار آهنین را خود شوروی‌ها بوجود آوردند. حال آنکه این دنیای سرمایه داری بود که این انقلاب را محاصره کرد. امروز هم ما شاهد هستیم که در هر جایی يك حرکت ضدامپریالیستی وجود دارد بلافاصله گرفتار محاصره سیاسی و تحریم اقتصادی می‌شود. خواه يك جنبش آزادیخواهانه باشد یا حتی جنبش ضدسرمایه‌داری هم نباشد اما وقتی می‌خواهد از سلطه امپریالیسم خود را خلاص کند به انواع فشارها و تحریم‌ها دچار می‌شود. کشورهایی که امروز گوش به فرمان امریکا نیستند بلافاصله گرفتار محاصره اقتصادی می‌شوند. کوبا نمونه بارز چنین برخوردی است که بیش از چهل و چند سال است در معرض تحریم اقتصادی و سیاسی ایالات متحده است.

### **در جنبش جنگل و جمهوری گیلانی که تشکیل شد تا چه حد مانیفست مارکسیسم در آن اجرا شد و چقدر تاثیر گذاشت؟**

عمومی: به گمان من تاثیرش اندک بود. زیرا واقعیت امر این است که مارکسیسم برای تعداد اندکی روشنفکران شمال مفهوم بود، حال آن که مارکسیسم باید بر توده زحمتکشان جامعه متکی می‌بود. در حالی که مبارزه توده زحمتکش در آنجا مبارزه‌رهایی از سلطه بیگانه بود. مبارزه با سلطه بیگانه و نیروهای بود که به رغم پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، هنوز ارتش تزاری در ایران بود و منطقه شمال هنوز تحت سیطره دو نیروی انگلیسی و روسی بود و جنبش جنگل که شکل گرفت و در کنار آن مارکسیست‌هایی چون حیدر عموآوغلی و احسان‌الله خان و دیگران بودند، که عمدتا علیه تسلط بیگانه مبارزه می‌کردند. به همین علت میزان نفوذ مارکسیست‌ها به تعداد نسبتا اندکی که در ائتلاف با جنبش جنگل بودند به سیدجعفر جوادزاده (بیشه‌وری) یا احسان‌الله خان و حیدر عموآوغلی

محدود می‌شد. در همین ایام است که ما شاهد تاسیس و بنیانگذاری حزب کمونیست ایران هستیم.

### دیگر رهبران حزب چه کسانی بودند؟

عموئی: در آستانه انقلاب اکتبر در روسیه و اوج مبارزات سوسیال دموکرات‌های قفقاز، ایرانیان مقیم آن دیار به تدبیر و رهبری کسانی چون **سلطان زاده**، نصرالله اصلانی معروف به **کامران**، حیدر عمواغلی، **سیروس بهرام** و دیگران تشکلی به نام «حزب عدالت» با دیدگاه و مواضع سوسیال دموکراسی در قفقاز پایه‌گذاری کردند و افزون بر نامبردگان فوق، کسانی چون **احسان الله خان**، سید **جعفر جوادزاده** (پیشه وری) و **صادق کامکار** به رهبری انتخاب شدند و حزب عدالت به حزب کمونیست تغییر نام یافت.

آیا حیدرخان عمواغلی قبل از اینکه وارد جنبش جنگل شود حزب کمونیست ایران را تاسیس کرده بود؟

عموئی: خیر، جنبش جنگل کمتر از یک دهه (1300-1293) تداوم یافت. اما حزب کمونیست در آستانه پایان کار جنبش جنگل (1299) در بندرانزلی تاسیس شد، اما شکست قطعی جنبش جنگل پس از کودتای اسفند 1299 رخ داد. این نکته گفتنی است که همکاری میرزا کوچک خان و سوسیال دموکرات‌ها به حدی رسیده بود که در «جمهوری گیلان» نمایندگان هر دو جریان (میرزا کوچک خان، حیدر عمواغلی، پیشه وری و...) شرکت داشتند. مذاکرات پنهانی میرزا کوچک خان با فرستادگان جریان «اتحاد اسلام» و واکنش افراطی **احسان الله خان**، ائتلاف لرزان حکومت «جمهوری گیلان» را در هم می‌شکند و وحدت و همکاری نزدیک به ده سال را به خصومت و بدبینی مبدل می‌کند. نقش سیاست‌های مزدورانه **انگلستان** در شدت بخشیدن به این بدبینی بسیار تسریع کننده و زیان بار بود. در واقع جدایی و تفرقه بین نیروهای مبارز موجب شکست مجموعه جنبش انقلابی اعم از جنگلیان و مارکسیست‌ها شد. از سال 1295 به این طرف مبارزات جنبش جنگل نسبتاً بالا گرفت و همکاری بین مارکسیست‌ها و ملیون در درون جنبش افزایش یافت. اوایل 1299 مذاکره ای بین میرزا کوچک خان و جریان اتحاد اسلام انجام یافت و یکسری اختلاف نظرهایی در کابینه جمهوری گیلان پدید آمد، این افتراق موجب جدایی احسان الله خان و میرزا کوچک خان شد. در این دوره احسان الله خان تندروی‌هایی می‌کند که به هیچ وجه زمینه عینی آن در آن زمان وجود نداشت و در نتیجه آن هماهنگی که در ابتدای جنبش بین این‌ها بود از بین رفت. این حوادث مربوط به زمانی است که حیدر عمواغلی در قفقاز بود. او وقتی به ایران می‌آید که افتراق به وجود آمده بود، در اجلاسی که با دوستانش داشت برای از بین بردن این اختلاف، مصمم به جنگل می‌رود و قرار دیداری با میرزا کوچک‌خان در جنگل می‌گذارد، اما پس از ورود به جنگل در اولین قرارگاه، همفکران میرزا به او اطلاع می‌دهند که فردا صبح شما می‌توانید حرکت کنید و در فلان نقطه با میرزا دیدار کنید. وقتی حیدرخان صبح از چادر خود بیرون می‌آید از پشت به گلوله بسته می‌شود. با کمال تاسف تاریخ آن چنان مخدوش شده است که غالباً در تبلیغات دیده می‌شود که گویا میرزا کوچک خان را حیدر خان از بین برد، حال آنکه مسلم است که حیدرخان **قبل از** میرزا کوچک خان کشته شد.

### البته در تاریخ، خالو قربان متهم به کشتن میرزا کوچک خان می‌شود؟

عموئی: در واقع خالو قربان کسی است که می‌رود و سر میرزا را می‌آورد. چون میرزا کوچک خان در ارتفاعات خلخال در برف یخ می‌زند. وقتی می‌خواهند جسدش را به هوادارانش نشان دهند و به این ترتیب جنبش جنگل را بی سر نشان دهند، خالوقربان از جمله کسانی است که می‌رود، جسد را پیدا می‌کند و سر میرزا را می‌برد و تحویل نیروی

قزاق می‌دهد. اگر بخواهیم تاریخ را با بی نظری مورد توجه قرار دهیم واقعیت این است که در جنبش جنگل مادام که يك ائتلاف و هماهنگی بین نیروهای ترقیخواه و آزادیخواه آن زمان وجود داشت و دو جناح سوسیال دموکرات و ملیون، همدلی و همکاری داشتند به اعتلای قابل توجهی دست یافت. اما متأسفانه افتراق، سبب از دست رفتن يك فرصت استثنایی و تاریخی شد. **بیماری مزمنی** که بارها در تاریخ کشورمان تکرار شده است.

(ادامه دارد)

راه توده 115  
11.12.2006